

آقای عباس اقبال در جلد اول کتاب تاریخ مفصل ایران (از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت) دو جا از عماد فقیه نام می برد: نخست در ذیل شرح حال خواجه نظام الدین عبیدالله قزوینی معروف به عبید زاکانی و دیگر در شرح حال خود عماد فقیه، آقای عباس اقبال که ذوق سرشار و ظرافت طبع و مطایبه گویی عبید رامی ستاید ضمن شرح حال او چنین می نویسد:

«در عصر عبید زاکانی و خواجه حافظ شیرازی که دشمن اهل ریا و مردم تزویر پیشه بودند فقیه و شیخ خانقاه کرمان یعنی خواجه عمادالدین گریه خود را چنان تعلیم کرده بود که چون نماز می گزارد گریه نیز به متابعت او در رکوع و سجود می رفت و شاه شجاع این معنی را حمل به کرامت عماد فقیه کرده بیش از پیش در راه اظهار اخلاص به شیخ می کوشید. البته این حرکت ریاکارانه فقیه بزرگ عصر و ساده لوحی پادشاه زمان امری نبود که نظر تیزبین رندانی مثل عبید زاکانی و خواجه حافظ را جلب نکند و ایشان را در مشاهده آن واقعه خاموش بگذارد، حافظ عقده دل خود را به سرودن غزلی می گشاید و در آنجا می گوید:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ای کبک خوشخیرام کجا می روی بایست
غره مشو که گریه عابد نماز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
ما را خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد
و عبید زاکانی از دیدن و شنیدن این احوال به جان آمده
قصه لطیف موش و گریه را به رشته نظم می آورد^{۲۵}»
و در ذیل شرح حال عماد فقیه می نویسد:

«عماد فقیه (وفاتش ۷۷۳) - خواجه عمادالدین فقیه کرمانی از فقها و زهاد مشهور کرمان است که در عهد امیر مبارزالدین و شاه شجاع در کرمان محترم بوده و این دو پادشاه نسبت به او اخلاص و ارادت می ورزیده اند و عماد فقیه در کرمان زاویه و خانقاهی داشته و با وجود مقام فقاقت به سرودن اشعار می پرداخته و بیشتر اشعاری که از او باقی است غزل است و او علاوه بر غزلیات پنج مثنوی نیز دارد که مشهورترین آنها یکی منظومه محبت نامه بیدلان است که در سال ۷۲۲ منظوم شده و دیگری مونس الابرار که سال نظم آن ۷۶۶ است.»^{۲۶}

نخست باید دانست عماد اگرچه به نام فقیه معروف است ولی او بزرگ شده خانقاه و بیش از فقیه بودن صوفی است و آثار او هم جمله در تصوف است. بنابراین باید گفت با وجود مقام شاعری در فقاقت نیز متبحر بوده است. دیگر آنکه بیشتر آثار عماد غزل نیست و شماره اشعار پنج مثنوی و قصاید و قطعات و رباعیات و نامه هایش مجموعاً بیش از شماره ابیات غزلهای او است. همچنین از پنج مثنوی او مهتر و مشهورتر مثنوی طریقت نامه است که به عقیده نگارنده مهمترین کار او به شمار می رود. در ذکر نام منظومه محبت نامه بیدلان و تاریخ نظم آن نیز سهوی روی داده است. زیرا نام منظومه به بیان خود عماد محبت نامه صاحبیدلان است نه محبت نامه بیدلان و سال نظم آن نیز به حساب ابجد همان حروف اسم کتاب

آنچه

درباره

عماد فقیه

کرمانی

نوشته اند

دکتر احمد ناظرزاده کرمانی

(محبت نامه صاحب‌دلان) است، یعنی ۷۳۲ نه ۷۲۲. و بدیهی است که صفنامه و مونس الابرار دو مثنوی نیست، بلکه مونس الابرار و انیس الاخیر لقب همان مثنوی صفنامه است و عماد خود در صفنامه می‌گوید:

چون به صفا روی به هنگامه کرد
فاش ز نیروی صفا نامه کرد
نام ز دیوان ادب یافتند
مونس الابرار لقب یافتند

۲. از سعدی تا جامی:

سومین مجلد از دوره تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون انگلیسی است که در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی مطابق با ۱۹۲۰ مسیحی به چاپ رسیده است. نام اصلی کتاب ادبیات ایران در عصر استیلای تاتار است که آقای علی اصغر حکمت مترجم و شارح دانشمند، نام آن را با رعایت مناسبات تاریخی و ادبی از سعدی تا جامی نهاده‌اند. مسلماً این کتاب که مؤلف آن علاوه بر تبحر و پشتکار شگفت‌انگیز، نسخ خطی و چاپی متعدد و گرانبهای کتابخانه‌های کشورهای مختلف آسیایی و اروپایی را در دسترس داشته و با حواشی فراوان و فاضلانهای که مترجم محترم بر آن نوشته‌اند از مآخذ مهم تاریخی و ادبی بشمار می‌رود. در حدود دو صفحه از این کتاب بزرگ به عماد اختصاص داده شده که اگرچه مطلب تازه‌ای در آن نیست، ولی از لحاظ احاطه مؤلف بر تذکرة‌های فارسی قابل دقت است:

عمادالدین فقیه کرمانی - شهرت و آوازه‌ای که این شاعر دارد بیشتر از آنجا برخاسته است که وی رارقیب خواجه حافظ می‌شمارند و گویند^{۲۷} که حافظ در یکی از غزلهای خود او را در نظر داشته است، خاصه در این شعر:

ای کبک خوشخرام کجا می‌روی بایست

غره مشو که گره عابد نماز کرد
و تفصیل این حکایت بنا به روایت حبیب‌السیر و هفت اقلیم این است که عماد فقیه مورد لطف و مرحمت شاه شجاع مظفری بوده و حافظ را نزد این پادشاه آن درجه عزت و قبول حاصل نمی‌شد. عماد چنانکه لقب «فقیه» اشاره می‌کند از متکلمین و فقهای زمان بوده است و گره به دست آموزی داشته... دولتشاه در تذکره و جامی در بهارستان (فصل هفتم) و آذر

در آتشکده (ص ۱۱۰) و همچنین تذکره هفت اقلیم و تاریخ حبیب‌السیر و بیشتر از تذکره نویسان و مترجمین احوال راجع به او اشاراتی در آثار خود نموده‌اند. آن مطالب کمتر محتوی وقایع زندگانی و تاریخ عمر اوست و اختصار آنچه گفته شده این است که عماد در کرمان شأن و احترامی داشته و مدرسه‌ای در آن جا بنا نمود که در آنجا عزت و انزوا پیش گیرد. جامی گفته است: «وی شیخ خانقاهدار بوده است و شعر خود را بر همه واردان خانقاه می‌خوانده است و استدعای اصلاح می‌کرده، از این جامی گویند که شعری شعر همه اهالی کرمان است.

دولتشاه در تذکره خود سخن شیخ آذری را از جواهر الاسرار درباره او چنین نقل می‌کند... اما آثار شعریه عماد عبارت از یک دیوان غزل که نسخ آن بسیار نادرالوجود است، و حداقل پنج مثنوی دارد که قدیمیترین آنها موسوم است به محبت نامه صاحب‌دلان و در سال ۷۲۲ هـ / ۱۳۲۲ م



تالیف شده و آخرین آنها موسوم است به مثنوی مونس الابرار که در سال ۷۶۶ هـ / ۱۳۶۴ م به قلم مؤلف آمده است. به عقیده دولتشاه وی در سال ۷۷۳ هـ / ۱۳۷۱ م وفات یافته است و سن او در این تاریخ زیاد بوده. قطعه ذیل...»^{۲۸}.

قطعا مراد از مدرسه ای که عماد در کرمان بنا کرده خانقاه اوست و این که ادوارد براون نوشته تذکره تذکره نویسان کمتر محتوی وقایع زندگی عماد است حقا محققانه است اما اینکه او قدیمیترین مثنوی عماد را محبت نامه صاحب‌الدان دانسته صحیح نیست. زیرا عماد در سال ۷۳۱ منظومه صحبت نامه را سروده و چنانکه به تفضیل خواهیم نوشت سال بعد محبت نامه را به رشته نظم درآورده و خود او هنگام عرضه محبت نامه به ابوسعید بهادر می گوید:

جهانگیر است صحبت نامه من
که از وی گرم شد هنگامه من
چو رویش سوی آن درگاه کردم
محبت نامه اش همراه کردم
نکته ای که لازم است تذکر داده شود این است که برخلاف اظهار نظر پرفسور ادوارد براون شهرت و آوازه ای که عماد دارد بیشتر از آنجا برخاسته که وی را رقیب خواجه می شمارند، بلکه باید گفت گمنامی عماد از آن جهت است که معاصر حافظ بوده است. و ما در صفحات آینده این حقیقت را روشن خواهیم کرد.

۳. فهرست کتابخانه های مدرسه سپهسالار و مجلس:

آقای ابن یوسف در دو فهرست بزرگ و سودمند که توضیحات تحقیقی بر کتابهای کتابخانه های مسجد سپهسالار و مجلس نوشته اند از عماد فقیه به مناسبت نسخه هایی که از آثار این شاعر در کتابخانه های مزبور وجود داشته نام برده اند. در فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار می نویسند: «عماد فقیه چنانکه در آخر نخستین نسخه زیر تصریح گردیده علی نام و عمادالدین لقب داشته، تخلص او عماد است. از عرفا و علمای معاصر آل مظفر می باشد در کرمان که وطن او بوده خانقاهی داشته و به سال ۷۷۳ همانجا وفات یافته است.

داستان گریه وی مشهور و معارضه خواجه حافظ در اشعار با صوفی ظاهرا با وی بوده و تصور می کنم که عبید زاکانی هم موش و گریه خود را در اشاره به همین کار عماد ساخته باشد. دولتشاه در تذکره خود از جواهر الاسرار...»^{۲۹}.

آقای ابن یوسف در فهرست کتابخانه مجلس^{۵۰} شرح جامعتری در ذیل نسخ خطی دیوان عماد فقیه نوشته اند که در آن عقیده صریح اظهار می کنند که معارضه عماد و خواجه صحیح نیست، بلکه این دو شاعر باهم روابط دوستی داشته اند و در اشعار خود به یکدیگر درود فرستاده، اشتیاقی به دیدار هم کرده اند و ما پیش از این به نقل قول ایشان در این باره پرداخته ایم، اما مطالبی که در این فهرست درخور توجه است قسمتی است که در حاشیه صفحه ۳۶۰ نوشته شده است. مؤلف محترم پس از آنکه در متن می نویسند:

عماد تخلص علی ملقب به عمادالدین می باشد که شیخ الاسلام کرمان و از علما و فقها و عرفای قرن هشتم هجری و معاصر شاه ابواسحق انجو و آل مظفر بوده و مخصوصا

طرف توجه شاه شجاع گردیده و امامی مذهب بوده و مدائح ابواسحق و آل مظفر در دیوان وی بسیار است. در حاشیه صفحه با سه شماره ۱ و ۲ و ۳ مطالب و توضیحاتی چنین افزوده اند:

«(۱) گذشته از اینکه نسخه کهنه بسیار نفیس دیوان عماد م. س [مسجد سپهسالار] که به سال ۷۶۳ نوشته شده و خود شاعر به تصحیح آن مبادرت نموده و بسیاری از ابیات به خط خویش بر آن افزوده و در حاشیه یکی از برگها امضاء نموده، شیخ الاسلامی و فقیه بودن شاعر تصریح شده، شاعر بدین مقام خویش مکرر اشاره و تصریح کرده و این چند بیت را از آنها در این جا می آوریم:

دو مقام است که با هم نشود جمع عماد

مذهب عاشقی و منصب شیخ الاسلامی
میخانه شد ز عشقت جای عمادورنه

جای فقیه باشد کنج کتابخانه
علمی که ره به دوست برد در کتیب نیست

و آنها که خوانده ام براو در حسیب نیست
«و حافظ در همین معنی و شاید در خطاب به عماد گوید:

بشوی اوراق اگر هم مدرس مانی

که علم عشق در دفتر نباشد
(۲). گذشته از اینکه آشکار است... مقام شیخ الاسلامی و

خانقاهداری با یکدیگر جمع نمی شده و بنا بر آنچه در حاشیه بالا گفته شد عماد مسلما شیخ الاسلام کرمان بوده فاش می گویم که نگارنده را عقیده این است که عماد عارف حقیقی و بی کشکول و تبرزین و بی دکان و خانقاه بوده و بدین اسباب کار محتاج نبوده و مؤید از دیوان وی بسیار دارد و از آنهاست: من این بدعت نمی آرم در اسلام

که چون رهبان روم در کوهساران
دو منزل در جهانم اختیار است

میان باغ و طرف جو بیاران
(۳). [راجع به امامی مذهب بودن عماد نوشته اند]

شاید برجعی از خوانندگان این ادعا بسیار سخت آید، ولی مطالعه و دقت در غزلیات این شاعر که در دست است چون آفتاب جهانتاب این عقیده وی را آشکار می نماید.

آقای ابن یوسف دوسه نکته دیگر نیز درباره عماد نوشته اند، یکی مربوط به فروتنی عماد نسبت به شاعران پیشین و دیگری مسافرت او به شیراز که ما در ضمن شرح حال عماد این مطالب را مفصل خواهیم نوشت و در آخر مرقوم داشته اند:

«از انشاء این کتاب استفاده می شود که در نظر داشته خمسه ای انشاء نماید و نگارنده تاکنون به دست نیاورده که آیا این توفیق را یافته یا مانند بسیاری از آرزوها این آرزو هم خاک شده است»^{۵۱}.

پروردگار متعال نه تنها مشکل انشای خمسه عماد را که مورد تردید مؤلف محترم فهرست دو کتابخانه بزرگ کشور بوده حل کرده است بلکه نگارنده را موفق گردانیده که موضوع و خلاصه این پنج مثنوی را نیز در این کتاب به نظر خواننده برساند و یکی از جهات تلخیص و تحلیل مثنویهای صحبت نامه، محبت نامه، کتاب المعارف، طریقت نامه و صفانامه و نقل آنها در این مجموعه با آنکه کار پرحمتی بود؛ این است که خواننده به قدر کافی از آثار و احوال و طرز تفکر و

قدرت طبع و نکته شناسی عماد اطلاع یافته باشد. مطالبی که در ذیل طریقت نامه در همین فهرست نوشته شده درخور تذکر است و در معرفی مثنوی طریقت نامه به موقع خود شرح داده خواهد شد.

اما اظهار عقیده آقای ابن یوسف که عماد را اهل خانقاه ندانسته و به استناد اشعار وی او را عارف بی کشکول و دلدادۀ باغ وستان دانسته اند اشتباه است و به موقع خود به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

۴. دیوان حافظ با مقدمه آقای پڑمان بختیاری: آقای پڑمان بختیاری در مقدمه مفصل خود بر دیوان حافظ^{۵۲}، درباره عماد فقیه مطالبی نوشته اند که داستان گربه را در آن تکرار و حملات سختی به عماد کرده اند. در آخر هم بدون توجه به اوضاع و احوال زمان و سنین عمر و پیری عماد و جوانی حافظ، عماد را مشمول آئین نامه «سرقات گربه شعری» دانسته اند. توضیحات ما در آینده شاید حقیقت امر را روشن سازد.

۵. ترجمه مقاله کارل اشتولس اطریشی: نوشته دیگری که درخور یادآوری است ترجمه مقاله کارل اشتولس اطریشی است. کارل اشتولس مدتی از عمر خود را صرف تحقیق در آثار و احوال عماد کرده و برای این کار به ایران و برخی کشورهای دیگر سفر کرده است. آقای مستوفی المعالکی مقاله این شیفته افکار عماد را که در یکی از جراید مغرب زمین به چاپ رسیده، تهیه کرده و در رساله خود که درباره عماد نوشته اند گنجانیده اند. متأسفانه اصل این رساله مفقود گردیده ولی نویسندۀ محترم پیش نویس ترجمه مقاله کارل اشتولس را در اختیار نگارنده گذاشته اند.

قبل از آوردن ترجمه مقاله کارل اشتولس لازم است یادآوری کنم که این ترجمه مغشوش و نارسا و تقریباً ناقص تهیه شده و مطالب آن در یک جا و شعرهای مورد استشهاد در جای دیگر ثبت گردیده است و به زحمت می توان مقصود نویسندۀ را دریافت مگر آنکه کسی با سبک تحقیق برخی از مستشرقین که اطلاع فراوان از ادبیات شرقی ندارند و همه سعیشان در این است که مقایسه و مطابقتی با ادبیات کشورهای غربی انجام دهند آشنا باشد. به علاوه در موضوع مورد تحقیق مطلع و متخصص باشد تا هر چه مستشرق تازه کار مطالب را نارسا بیان کرده باشد، باز بتواند منظور او را دریابد. با توجه به این معنی به شرح مطالب مقاله می پردازیم:

آقای کارل اشتولس نخست نسخ خطی عماد را که در کتابخانه های مسجد سپهسالار و مجلس دیده است معرفی کرده و سپس به نقل از «دودا» مستشرق چکوسلواکی، نسخه های موجود در اسلامبول را نام می برد و می گوید علاوه بر این نسخه ها، نسخ خطی قابل خرید و فروش نیز در کتابخانه های شخصی یافت می شود و به نسخه بانکی پور نیز اشاره می کند.

چون به تصریح خود او آقای ابن یوسف در تحقیق شرح حال و آثار عماد به او مساعدتهای بسیار کرده است، از ایشان چندجا اسم برده و عقیده ایشان را درباره نسخ و سایر اطلاعات در مورد عماد ذکر کرده و همه را معتبر دانسته است. با وجود این خود نیز اظهار عقیده فراوان نموده که گاهی با عقاید



آقای ابن یوسف اختلاف دارد. کارل اشتولس می گوید: «از تمام حالات و کیفیات زندگی عماد تنها بر من این نکته روشن شده که او در کرمان متولد گردیده و همانجا یک محل تدریس داشته است و نیز در شیراز در دربار شاه شجاع کار می کرده و در سال ۷۷۳ در کرمان وفات یافته و همانجا مدفون شده است. باید دشمنی با حافظ داشته باشد، برای آنکه حافظ به او تهمت زده (یا نسبت بدی داده بوده) که گربه ای را برای ستایش و پرستش تسریع کرده است. بهترین معرف عماد این یوسف است که من اغلب از کمکهای گرانبهای او برخوردار بوده ام. ابن یوسف در قصه گربه و اینکه استعداد عبادت کردن داشته باشد تردید دارد. غیر از دیوان که مورد بحث ما است (و با آن کار داریم)، عماد پنج مثنوی [نوشته] که مطابق تحقیقاتی که «دودا» و بعضی دیگر کرده اند باید درخور اهمیت باشند. اگر من می توانستم اشعاری که در سه نسخه خطی متعلق به کتابخانه مدرسه سپهسالار و مجلس وجود دارد جمع آوری کنم، دیوانی تهیه می شد که در حدود شصت غزل و صد قطعه و رباعی داشت.

نسخه هایی که امروز در دسترس ما است بسیار خوب است، زیرا خود شاعر در زمان حیات برای جمع آوری اشعارش مراقبت کرده است نسخه مدرسه سپهسالار با عجله زیاد تهیه و به ندرت اعراب گذاری شده... و خراشیدگی و حذف و اضافه در متن آن دیده می شود. با کنجکاوی بسیار می توان دانست که آیا این تصرف از خود شاعر است، یا از دیگری. ابن یوسف اولین کسی است که این موضوع را دریافته که باید تصحیح به وسیله خود شاعر صورت گرفته باشد. با این کشف یکی از جنبه های اخلاقی عماد برای ما روشن

می شود که از توجه بدان، علت دشمنی با حافظ آشکار می گردد: فضل فروشی، ظاهر سازی و مجاز کاری، زیرا حافظ برای جمع آوری اشعار خود اصولاً هیچگونه اهتمامی به خرج نداده است^{۵۳} و دنیای متمدن تا امروز آگاه نیست که آیا ممکن است دیوان او در زمان حیات خودش جمع شده باشد یا نه؟ به هر حال عمل عماد یعنی اهتمام او به گرد آوردن اشعار خویش نزد مستشرقین کار ناپسندیده ای است.

از این دو نسخه که با سعی عماد تهیه شده یکی به خط خود او و دیگری با مراقبت وی فراهم گردیده است.

شاعر شدیداً تحت تأثیر اسلام و دستورهای مذهبی واقع شده و درباره اشعار او بدون تردید عقیده ما این است که معشوق رابطه ای است برای ادراک معرفت خدا، مستی نشانی است از وحدت یا اتحاد، شراب وسیله ای است برای فهم اشتیاق عرفانی و برای نیل به وصال که عماد همه عمر کوشش کرد، اما هرگز بدان نرسید.

قسمت بزرگی از غزلیات او راهنمایی به تصوف است و اشعار کاملاً صحیح و از لحاظ لفظ و معنی بدون عیب است و اغلب همان مضامین ساده و روان تکرار می شود.

بدبینی عماد را با شوین هاور و بدخلقی او را با سلت ماخر^{۵۴} و عدم رضایت او را از دنیای ما بیرون باید مقایسه کرد. رنج و درد عماد فراوان و گوناگون است. رنج تصوف و محنتی که از فلسفه هندی سرچشمه گرفته و از جدائیها شکایت می کند. علة العلل همه رنج ها، جدایی روح از منبع اصلی خود یعنی حقیقت است.

عماد از این فراق همیشه محنت می برد و اشک می ریزد و برای اینکه روح او به مبدأ خود بازگردد رنج ریاضت را به خود هموار می سازد و اشعار شاعر این کیفیات را جهت ما تفسیر و تشریح می کند. از این اشعار باید قبول کرد که شاعر دارای روحی بزرگ بوده است.

مضمون گنج و ویرانه در غزلهای شرقی مفهومی مهم دارد و ارواح نجیب در جهان بر ملالت بدین وسیله غم خود را آشکار می دارند. مضامین شمع و پروانه ما را به کیفیاتی حزن انگیز آشنا می سازد که متوجه شویم هیچ شادی بی اندوه و زیبایی بدون ملال وجود ندارد. عماد قسمتی از مضامین و الام زندگی را در اثر بی استعدادی خود می داند:

دانی که باغ عیش خراب از چه شد عماد؟

باقی نماند عمر و نکردیم حاصلی

و نیز:

جویند مردم شادی ولیکن

کار عماد از غم می گشاید

هنگامی که حافظ را که همواره با عماد مقایسه می شود در نظر بگیریم به نظر می رسد که پیوستن او به تصوف در اثر عدم آرامش خاطر بوده است، در صورتی که عماد با علاقه فطری و تناسب روحی بیرو تصوف بوده بلکه صوفی متولد شده است:

دل در سبب مبتد و مسبب رها مکن

برگیر دل زخلق و مراد از خدا بخواه

و اگر در نظر آوریم باز خود او می گوید:

غافل منشین که عالم اسباب است

اسباب نگهدار و تسوکل می کن

به عنوان توضیح می توان حدیث «توکل ثم اعقل» را به

کرب

خاطر آورد، ولی مفهوم «مکن اندیشه فردا تو که امروز خوشی» نمونه توکل مطلق است.

عماد فقر و نیاز را وسیله ای برای کوشش در راه خدا می داند «هر که ندارد نیازی خبر است از نماز». در راه دوست و محبوب باید همه چیز را ترك گفت:

به روی خلق خدا بسته ام دری زآن روی

که جز تو هیچ کس در نیاید از در دل

خیال غیر تو شستم زلوح دیده به اشک

هنوز نقش وصال نشد مصور دل

و همچنین گوید:

من به دولت نشوم شاد و به محنت غمگین که ندارم خبر از

هر چه در این عالم هست و نیز:

با غمت تا آشنایی کرده ام

از همه عالم جدایی کرده ام

غلبه بر موجودات زمین مستلزم غلبه عقل می باشد، اما در

اشعار شرقی که ظاهراً به صورت اشعار بزمی است، همواره به

وسیله اتحاد صوفی با خدا از راه عشق این معنی حاصل

می شود.

از دوست می توان خدا را اراده نمود، بنابراین خدا همواره

قابل نام بردن در اشعار عاشقانه است و عشق به خدا را در

لباس عشقهای صوری این جهانی نشان می دهند. سرمستی آن

است که از شراب عشق خدایی پیدا شود. راه رسیدن به

معشوق انقیاد و اطاعت محض است.

هدف متصوفه و حاصل فعالیت آنان پیوستگی با خداست

و این سعادت به زور کسب نمی شود:

بی یاری دولت نتوان شد به ره عشق

این بادیه راهی است که تنها نتوان رفت

به همین جهت در بسیاری از اشعار با تضرع و زاری دوست

را مورد خطاب قرار می دهد.

تفتنای پیوستگی به دوست که به لفظ ساده وصل بیان شده

در کمتر شعری دیده نمی شود. چنانکه تذکر دادیم، ظاهراً هرگز

بیت ناصحیحی در اشعار عماد نمی توان یافت و گاهی شعرهای

او دارای آهنگی زیباست. خاصه در آوردن ردیف ها عماد استاد

است. با آنکه استعارات و تشبیهات او موضوع حقیقتی دارند،

سعی کرده که مطالب خود را به اشاره بفهماند.

از کلمات قبر - جسد - استخوان مرده، تشبیهات و اشعار

حزن انگیز فراهم آورده و در انتظار عشق از این نوع کلمات

بسیار داشته است:

بر سر تربتم اربگندری ای سرو روان

عجب ارباز نیاید به تمم رفته روان

مصحف و صفت اگر بر سر خاکم یابی

صفحه ای بازکن و سوره اخلاص بخوان

با خیال رخ و زلفت جو نهم سر بر خاک

که شقایق دمد از تربت من که ربحان

و نیز:

بگذر به تربتم جو زخاکم زنند خشت

وز ذره های قالب من مرحبا شنو

و نیز:

مرده از خاک لحد رقص کنان برخیزد

گر به قبرش گذرد از سرکوی تو نسیم

این شعر او بسیار زیباست:

گفتی که عماد از چه سبب صومعه بگذاشت؟

ابروی تو دیدیم و ز محراب گذشتیم^{۵۵}

اگر دیوان عماد را بر حسب معانی و مفهومی که ما را به زندگانی او آشنا سازد مورد دقت قرار دهیم قبل از هر چیز متوجه می شویم که از شهر کرمان احساسات تلخی داشته است (بدون استثناء):

چون مصر بود کرمان در موسم گل لیکن

بی یار عزیز من بیت الحزنی باشد

و نیز:

در غمت پیرهنم شد کفن و کرمان گور

وانکه پوشید کفن چاره اش از کرمان است

و نیز:

دو سه روزی ز حیات تو عماد ارباقی است

صبر ایوب خلاصی دهدت از کرمان

و نیز:

نکتد ناله جو ایوب عماد از کرمان

تا نگویند که در محنت و غم صابر نیست

و نیز:

در نبود صبر ایوبی عماد خسته را

تا بدین غایت اسیر رنج کرمان نیستی

با این همه در شعر اول لاف اقل اقرار می کند «چون مصر بود کرمان در موسم گل لیکن» و مقایسه کرمان با مصر به اصطلاح از این جاست که مصر محل اقامت محبوب محسوب می شده است.

اما درباره شیراز حسن عقیده داشته و هوای مصلی را وصف کرده است:

خوشا هوای مصلی و آب رکن آباد

که آن مفرح دل و این مقوی جان باد

و نیز:

مشام جان عماد از صبا معطر شد

مگر نسیم مصلی و عطر شیرازی است

عماد خود را با سعدی و عطار از لحاظ ارزش ادبی همسر می داند:

عماد از دولت دارای دوران

که دادار جهان بادش نگهدار

نه بازاری کم از بازار سعدی است

نه دکانت کم از دکان عطار

و با دومی [منظور عطار است] در استعمال عبارات ساده و عرفانی نزدیکتر است.

بعضی موارد مطابقت تشبیهات عماد و حافظ مورد توجه

واقع شده است، در اثر تازه ای این موارد با کمال دقت پهلوی

یکدیگر قرار خواهد گرفت، ولی باید گفت هیچ یک از دو شاعر

از یکدیگر تقلید نکرده اند نه حافظ از عماد و نه عماد از حافظ

دیده نشده که با استعمال همان کلمات احساسی دیگر به وجود

آید.

حافظ امیدوار است که در آینده به محبوب خواهد رسید ولی

نزد عماد گذشت محزونی وجود دارد، و روی پهرفته درباره عماد

باید گفت که او یک طبیعت مالیخولیایی و یک نظر بدبین و یک

فضل فروش و با همه اینها یک مسلمان معتقد و با ایمان و یک

دانشمند جدی و متین است.

عماد شاعر نماینده راه تصوف به شمار می رود که بدون

شک ارزش آثارش در مقابل معاصر بزرگ خود حافظ از میان

رفته و برای ادراک این مطلب معرفت بیشتری نسبت به حافظ

ضروری است. باید دو معاصر دیگر او نیز که دارای ارزش

فراوانند یعنی سلمان و خواجه را هم در نظر داشته باشیم^{۵۶}.

آنچه ذوق من توانست از ترجمه مقاله این مستشرق

اطریشی استنباط و اقتباس کند مطالب پریشانی بود که نوشته

شد و چون هرگز راضی نیستم تصرف ناروا در آثار دیگران کنم

باید تذکر دهم که اگر کارل اشتولس این ترجمه مقاله خود را

ببیند شاید بر مترجم و اقتباس کننده اعتراض نماید و شاید هم

رضایت خویش را ابراز دارد. بهر صورت به سبب همین ابهام بر

نوشته او انتقادی وارد نمی دانم و همین اندازه که مردی از

قاره ای دیگر برای پی جویی و کنجکاوی در آثار شاعر گمنامی

از اهل کرمان به ترک دیار گفته و به ایران آمده و تا همین حد

توفیق تحقیق یافته باشد، شایسته است زحمت و کار ادبی و

تاریخی او مورد تحسین قرار گیرد. همچنین نمی توان این نکته

را ناگفته نهاد که تحقیق او بر بسیاری از اطلاعات هم میهنان

عماد ترجیح دارد، زیرا دستخوش تعصب و جانبداری نبوده و

اشتیاهات او نیز درخور اغماض است.

آقای جلال الدین همانی در مقدمه استادانه خود بر

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه تألیف عزالدین محمود علی

کاشانی که اقتباس و نقل به معنی از کتاب معروف عوارف

المعارف تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی است و عماد

مطالب آن را منظوم کرده و طریقت نامه نام نهاده است درباره

عماد و طریقت نامه او توضیحاتی داده اند^{۵۷} که در شرح بر

طریقت نامه به آن اشاره خواهیم کرد.

دنباله توضیحات از شماره قبل

۲۵. ص ۲ - ۵۵۱ ۲۶. ص ۵۵۲

۴۷. خودداری از اظهار عقیده صریح و آوردن کلمات (می سازند) و

(گویند) دلیل بر باریک بینی ادوارد براون در تحقیقاتی ادبی و تاریخی

است.

۴۸. از سعدی تا جامی؛ ادوارد براون، ترجمه علی اصغر حکمت،

ص ۸ - ۲۸۶.

۴۹. فهرست کتابخانه مدرسه عالی سهسالار؛ ابن یوسف شیرازی،

ج ۲، ص ۶۲۳.

۵۰. فهرست کتابخانه مجلس؛ ابن یوسف شیرازی، تهران ۱۳۱۸ -

۱۳۲۱، ج ۳، ص ۳۶۱.

۵۱. همان مأخذ، ص ۳۶۳.

۵۲. دیوان خواجه شمس الدین حافظ؛ حسین یزمان، تهران، ۱۳۱۵،

ص. سی و سوم به بعد.

۵۳. کاش حافظ نیز در زمان حیات خود دیوان خویش را جمع آوری

کرده بود.

۵۴. مقصود از سلت ماخر خیام است که در ادبیات آلمانی به این

نام خوانده می شود.

۵۵. کارل اشتولس از تشبیه ابرو به محراب که آن را از ابتکارات

عماد پنداشته بسیار لذت برده و آن را یک نوع قدرت روانشناسی

برای شاعر فرض کرده است.

۵۶. جمالات عینا از پیش نویس ترجمه مقاله نقل شده است.

۵۷. مصباح الهدایه؛ عزالدین محمود کاشانی، با تصحیح و...

همانی، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۳، ص ۴۱-۴.